

Original Article

A Contemplation on the Nature of the Harese and Damie

Amir Vatani¹, Mohammad Jafar Sadeqpour^{2*}

1. Associate Professor. Department of Criminal Law and Criminology at the University of Kharazmi, Tehran, Iran.

2. Scholar in The Center for Juridical Legal Forensics & PhD student in Jurisprudence and Criminal Law, Kharazmi University, Qom, Iran. (Corresponding Author) Email: Jafar.samen.1367@gmail.com

Received: 9 Apr 2017 Accepted: 18 Sep 2017

Abstract

Harese and Damie are of the lightest species of Shejaj. Article 709 of the Islamic Punishment Law defines Harese as a scratch in the skin without bloodshed. Damie is a kind of injury that penetrates superficially into the skin with a bloodshed. These two definitions originate from well-known jurispudent's theses concerning Shejaj; only that in their definition, "bloodshed" is the point, not "blood flow". The ambiguity of these two definitions requires a more precise definition. By applying jurispudent's thesis on recent scientific data and their relations to definitions of different species of Shejaj, it could be said that Harese is the scratch without bloodshed of the outer skin that is called Epidermis in medicine. Damie is the injury caused by the rift of the surface of the skin, Hypodermis and Dermis, which rifts the capillary and had blood flow. Hence, contrary to Sheikh Mofid's Thesis in defining Damie, in addition to the realization of the injury, muscle tissues under the skin (which jurispudent's call Lahm (meat)) does not rift but that Harese and Damie are limited to the injuries of the surface of the skin.

Keywords: Skin; Harese; Damie; Scratch; Rift; Injure

Please cite this article as: Vatani A, Sadeqpour MJ. A Contemplation on the Nature of the Harese and Damie. *Feghh Journal* 2017-2018; 9(32-33): 7-22.

تأملی در چیستی حارصه و دامیه

امیر وطنی^۱، محمدجعفر صادق پور^{۲*}

۱. استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

۲. پژوهشگر مرکز مطالعات فقهی پزشکی قانونی، دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)

Email: Jafar.samen.1367@Gmail.com

دریافت: ۱۳۹۶/۱/۲۰ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۲۷

چکیده

حارصه و دامیه خفیف‌ترین گونه از انواع شجاج می‌باشند. در ماده ۷۰۹ قانون مجازات اسلامی، حارصه به خراش پوست بدون آنکه خون جاری شود، تعریف شده است. دامیه نیز جراحی دانسته شده که اندکی وارد گوشت شود و همراه با آن خون جاری گردد. این دو تعریف، برآمده از نظریه مشهور فقها در تعریف شجاج است، با این تفاوت که طبق دیدگاه مشهور، آنچه در تعریف این دو جراحی دخیل است، قید «خروج خون» است و نه «جریان خون». ابهام و نارسایی که در این دو تعریف وجود دارد، مستلزم ارائه تعریف دقیق‌تری از این دو جراحی است. با تطبیق دیدگاه برخی فقها بر داده‌های علوم تجربی و نسبت‌سنجی اقوال مختلف ایشان در تعریف گونه‌های شجاج، می‌توان معتقد شد، حارصه خراشیدگی بدون خروج خون لایه بیرونی پوست، است که امروزه در علوم پزشکی، اپیدرم خوانده می‌شود. دامیه نیز، عبارت است از جراحی که با شکافتن لایه سطحی پوست، دو لایه درم و هیپودرم را نیز می‌شکافد و چون در این دو لایه، مویرگ خونی وجود دارد، تحقق دامیه، همواره همراه با خروج خون خواهد بود. بر این پایه و در تقابل با دیدگاه مشهور، مطابق با نظریه «شیخ مفید» در تعریف دامیه، ضمن تحقق این جراحی، بافت‌های ماهیچه‌ای زیر پوست که فقها تحت عنوان کلی «لحم» از آن‌ها یاد کرده‌اند، دچار پارگی نمی‌شوند، بلکه هم حارصه و هم دامیه، مختص به جراحات ناحیه پوست می‌باشند.

واژگان کلیدی: پوست؛ حارصه؛ دامیه؛ خراش؛ شکافتن؛ جراحی

مقدمه

شِجاج یا جراحات سر و صورت، از پرشمارترین موارد ارجاعی به سازمان پزشکی قانونی محسوب می‌شوند که پرونده‌های زیادی را در محاکم قضایی به خود اختصاص داده‌اند. احتساب دیه این جراحات، با مبنای گرفتن دیه کامل و نسبت‌سنجی آن‌ها با آن، موجب شده که میزان دیه گونه‌های شجاج از یک‌صدم تا مبلغی بیش از ثلث دیه کامل متغیر باشد. با توجه به افزایش سالیانه دیه و نیز فراوانی حوادث مربوط به شجاج، ضرورت بررسی این‌گونه جراحات امری انکارناشدنی می‌نماید. بر این مطالب بایستی از سویی اجمال و ابهام معنایی برخی از گونه‌های شجاج و از دیگر سویی، عدم تعیین حد و مرز چیستی یک‌یک آن‌ها را افزود. روزآمد نبودن تعاریفی که از این‌گونه جراحات توسط قانونگذار در متن قانون گنجانده شده، فاصله گرفتن ادبیات او از ادبیات تقنینی و ملحوظ‌داشتن ادبیات ترجمه‌ای در ارائه مواد قانونی مربوطه، جملگی، موجب گشته بررسی موارد، مصادیق و گونه‌های جراحات سر و صورت، اهمیتی دوچندان یابد. در صورتی که این بررسی‌ها، با اتکا بر داده‌های علوم تجربی و مفاهیم دانش پزشکی و نیز گزاره‌های به دست آمده از علم بافت‌شناسی و آناتومی صورت پذیرد، بی‌تردید موجب خواهد شد، مفاهیمی که در قرن‌ها و اعصار متمادی، کارایی بسیار داشته‌اند و با توجه به دانش و تجربه آن روزگاران، موجبات رفع خصومت و احقاق حق را فراهم می‌آورده‌اند، امروزه نیز با ردایی تازه و در لباس عباراتی همسو با پیشرفت علوم تجربی، تقویت شده و در این عصر پر از تحول و تبدل، به حیات پر ارج خویش با قوتی افزون‌تر، ادامه دهند. بدیهی است که چنین پویایی و نوگرایی، به معنای دست‌کشیدن از زحمات پیشینیان یا چشم‌پوشی از مبانی و تعالیم گرانسنگ فقهی و روایی نیست، بلکه دقیقاً در تقابل با این پندار، این مهم، تنها با اتکاء به آن متون فاخر، امکان‌پذیر و شدنی است. در مقابل، تعصب و تصلب بر آنچه گذشتگان با اندیشه‌ورزی و تأمل، فراچنگ آورده‌اند و به نسل‌های پس از خود رسانیده‌اند، بی‌آنکه اجتهاد و ابتکاری در آن‌ها صورت گیرد، نه تنها موجب مانایی آنها نخواهد بود، بلکه، اندک‌اندک از همراهی با قطار تحول اندیشه‌ها بازمان

خواهد داشت و در گوشه‌ای، مهجور و منزوی، رهایشان خواهد ساخت. با نظرداشت این مطالب است که نوشتار حاضر، با مبنای قرارداد متون معتبر فقهی و روایی و استمداد از داده‌های علم پزشکی، بر آن شده تا از میان گونه‌های مختلف شجاج، «حارصه» و «دامیه» را مورد کاوش و بررسی قرار دهد و ماهیت این دو جراحی و تفاوت آن‌ها با یکدیگر را، مستدل و استوار، پی جوید. ترسیم دقیق چیستی این دو جراحی از آن رو حیاتی و اساسی به نظر می‌رسد که تعریف کنونی قانونگذاران حارصه و دامیه، کار را بر پزشکی قانونی ناهموار ساخته است. به مثل، گاه جراحی رخ می‌دهد که نه منطبق بر تعریف قانونگذار از حارصه است و نه مصداق تعریف او از دامیه محسوب می‌شود، همچون موردی که بدون شکافته شدن گوشت، خون جاری گردد.

به نظر می‌رسد کاستی‌های موجود در تعریف شجاج، تاکنون توجه پژوهشگران را به خود جلب نکرده، زیرا هیچ پژوهش مستقلی در این زمینه منتشر نشده است. در همین راستا و جهت رفع تمامی ابهاماتی که در زمینه ماهیت حارصه و دامیه رخ می‌نمایند، در ادامه، پس از بررسی مفاهیم کلی همچون عملکرد پوست و لایه‌های آن و نیز معنا و گونه‌های شجاج، چیستی حارصه و دامیه مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

مفاهیم

۱- پوست

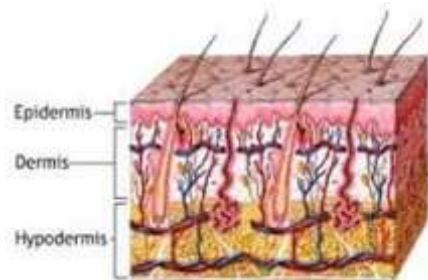
۱-۱- اهمیت و عملکرد پوست: پوست (Skin) بزرگ‌ترین ارگان منفرد بدن است که به طور معمول ۱۵-۲۰ درصد بدن را تشکیل داده و در بالغین، سطحی معادل ۱/۵-۲m از محیط خارجی بدن را می‌پوشاند. پوست، پوشش (Integument) یا لایه جلدی (Cutaneous Layer) نیز خوانده می‌شود. عملکردهای اختصاصی این عضو حیاتی بدن، به چند دسته گسترده تقسیم می‌شوند:

۱-۱-۱- محافظتی: پوست سد فیزیکی در برابر آسیب‌های حرارتی و مکانیکی (همانند اصطکاک) و اکثر پاتوژن‌های بالقوه و سایر مواد است. این اندام حیاتی، همچنین نسبت به آب

عبارت دقیق‌تر، زیرلایه مختلف تشکیل شده است که در نگاه‌های پزشکی، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲-۲- Dermis) یا میان‌پوست: درم، دومین لایه پوست است که در زیر اپیدرم قرار دارد و حاوی بافت همبند، اعصاب، رگ‌های خونی، رگ‌های لنفی و رسپتورهای حسی است (۲). درم از اپیدرم ضخیم‌تر است، اما ضخامت آن در جاهای مختلف بدن - آن‌گونه که در خصوص اپیدرم نیز گفته شد - متفاوت است، به طوری که ضخامت درم در سطح قدامی کم‌تر از سطوح خلفی می‌باشد. همچنین درم در زنان نازک‌تر از مردان است (۳). پلک جایی است که درم کم‌ترین ضخامت را دارد و ناحیه کمر، بیشترین مقدار درم را به خود اختصاص داده است. این تفاوت در ضخامت که نسبت به هر سه لایه پوست صادق است، ناشی از تفاوت عملکرد و اختلاف شرایط پوست در جاهای مختلف بدن است.

۱-۲-۳- هیپودرم (Hypodermis) یا زیرپوست: هیپودرم، از دو واژه هیپو به معنای زیر و درما به معنای پوست ترکیب یافته است. هیپودرم یک لایه بافت همبند سست است و معمولاً حاوی بالشتک‌های چربی می‌باشد. این بافت زیرجلدی، پوست را به صورت سست، به بافت‌های زیرین متصل کرده و در ماکروآناتومی، معادل فاسیای سطحی (Superficial Fascia) است (۱). این لایه اغلب حاوی مقادیر زیاد چربی است. اپیدرم چه از یک نقطه بدن به نقطه دیگر و چه از شخصی به شخصی دیگر دارای ضخامت متفاوتی می‌باشد. این لایه، اجازه حرکت پوست را روی عناصر عمقی‌تر می‌دهد. عروق خونی و لنفی و نیز و اعصاب از این لایه می‌گذرند و یک منبع ذخیره انرژی محسوب می‌شود (۴). در تصاویر زیر، این سه لایه پوستی، در دو زاویه مختلف، به تصویر کشیده شده‌اند:



نفوذناپذیر بوده و این امر امکان زندگی در خشکی را فراهم ساخته است. علاوه بر این، پوست یک سد غیر قابل نفوذ انتخابی نسبت به داروهای استروئیدی خاص است که به صورت استعمال پوستی تجویز می‌شوند (۱).

۱-۲-۱- حسی: انواع زیادی از گیرنده‌های حسی پوست قادر هستند محیط را دائماً ارزیابی کنند. پوست دارای رسپورت‌های حس عمقی لمس، حرارت، فشار و درد است (۲).
۱-۳-۱- تنظیم حرارت: درجه حرارت در حالت طبیعی به آسانی حفظ می‌شود. این امر به علت اجزای عایق پوست (مانند لایه چربی و مو بر روی پوست) و مکانیسم‌های آن‌ها برای افزایش از دست‌رفتن حرارت (تولید عرق و یک ساختار عروقی میکروسکوپی زیرسطحی متراکم) است.

۱-۴-۱- متابولیک: سلول‌های پوست ویتامین D را که در تشکیل متناسب استخوان و متابولیسم کلسیم استفاده می‌شود، از طریق عمل موضعی اشعه UV بر روی پیش‌ساز ویتامین D، می‌سازند.

۱-۵-۱- پیام‌های جنسی: بسیاری از خصوصیات پوست مثل وجود رنگدانه و مو، مشخصه‌های قابل مشاهده‌ای از سلامت هستند که در جذابیت افراد در تمام گونه‌های مهره‌داران از جمله انسان نیز دخیل می‌باشند. اثرات فرومون‌های جنسی (Sex Phermones) تولیدشده از غدد پوست نیز برای جذابیت مهم است (۱).

۱-۲- لایه‌های پوست: هرچند پوست در مقایسه با سایر اندام‌های انسان، ساده‌تر به نظر می‌رسد، اما این مخلوق زیبای خداوند نیز پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. بر اساس داده‌های علم پزشکی، پوست از سه لایه مختلف تشکیل شده است که به شرح زیر می‌باشند:

۱-۲-۱- اپیدرم (Epidermis) یا روپوست: اپیدرم لایه بیرونی پوست است که اپی‌تلیوم مطابق سنگفرشی می‌باشد و ضمن این‌که بدون عروق است، از لحاظ ضخامت هم تنوع خاصی دارد (۴). در کف دست‌ها و کف پاها اپیدرم بسیار ضخیم است تا بتواند فشار وارده به این مناطق را تحمل کند. در بقیه قسمت‌های بدن مثل سطح قدامی بازو و ساعد یا پلک‌ها، اپیدرم نازک است (۳). اپیدرم خود از پنج لایه یا به

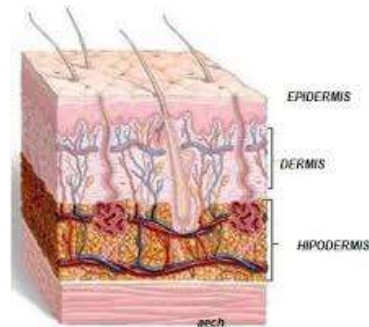
دستی طبق ماده ۶۳۷ ق.م.ا، خود دیه معین ندارد، بلکه ارش آن با نظر حاکم تعیین می‌شود، در مورد جراحت دامیه وارده بر آن نیز، دادن ارش ضروری خواهد بود» (۹).

باری، با وجود وضوح مفهومی تعاریف ارائه‌شده برای اقسام شجاج، گاه به علت روزآمد نبودن آن‌ها، در موارد کاربردی و در ارتباط با مصادیق خارجی که اقتضای حرفه پزشکان قانونی است، وجود ابهام، اجمال و نارسایی، انکارناشدنی است. «حارصه» و «دامیه» که از اولین درجات این جراحات و دارای کم‌ترین دیه هستند، از جمله این اصطلاحات به شمار می‌روند که به نظر می‌رسد نیازمند ترسیم خط و مرز مفهومی جدی می‌باشند.

۳- جریان و خروج خون

با توجه به این‌که در مباحث آتی، همواره میان دو واژه «جریان خون» و «خروج خون» فرق نهاده می‌شود و بسیاری از مسائل در گستره تمایز این دو طرح می‌گردند، ضروری است اندکی در معنای آن‌ها تأمل شود. واژه «جریان» که مصدر فعل «جری یجری» است زمانی که در خصوص خون به کار می‌رود، بیانگر این است که خون از موضع جراحت خارج شده و بر سطح پوست روان گردیده است. بدیهی است که در چنین فرضی، خونریزی لزوماً به مقدار قابل توجهی رخ داده که موجب روانی آن بر سطح پوست شده است، اما در جایی که جراحت وارده، سطحی‌تر است، گاه قطرات یا لکه‌های خون از موضع جراحت خارج شده، لکن میزان آن به قدری نیست که سیلان یابد و بر پوست جاری گردد. بنابراین جریان خون همواره مستلزم خروج خون می‌باشد، اما خروج خون همیشه منتهی به جریان آن نمی‌شود. شایان ذکر است که «ظهور خون» نیز مفهومی مساوی با خروج خون دارد، با این تفاوت که اگر اندکی دقیق‌تر به اختلاف این دو نگریسته شود، می‌توان ظهور خون را مرحله‌ای پیش‌تر از خروج خون دانست که پوست شکاف برداشته و خون نمایان شده است، اما از موضع جراحت خارج نشده است.

بر این پایه، در صورتی که خون و سرخی آن در موضع جراحت نمایان شود و در همان محل هویدا گردد، اما از محل جرح خارج نشود، کما این‌که در برخی خراشیدگی‌ها می‌توان



۲- شجاج

در کتاب‌های لغت، «شج» به معنای «شکافتن و شقه کردن» آمده است (۵). علی‌رغم گستره وسیع معنای لغوی شج که شامل شکافتن هر چیزی می‌شود، مراد از «شجاج» که جمع «شَجَّة» از ماده «شج» است، خصوصاً جراحات و زخم‌های سر و صورت می‌باشد (۶-۷). در فقه اسلامی، بر هر یک از زخم‌هایی که بر سر و صورت وارد می‌آید، به تناسب عمق آن‌ها، نامی خاص اطلاق می‌شود و بر همین مبنا، دیه‌ای متفاوت به هر یک تعلق می‌گیرد. از این رهگذر، فقها عموماً شجاج را بر نه گونه حارصه، دامیه، متلاحمه، سمحاق، موضحه، هاشمه، منقله، مأمومه و دامغه دانسته‌اند (۸). قانونگذار جمهوری اسلامی ایران نیز در ماده ۷۰۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به تبعیت از فقه، این نه مورد را در قالب عبارات مختلف همراه با میزان دیه و نیز ارائه تعاریفی از آنان، منعکس ساخته است. از مجموع نه‌گانه فوق، پنج فقره اول ممکن است در غیر سر و صورت نیز واقع شود که در آن صورت طبق ماده ۷۱۰ در صورتی که آن عضو، دیه معین داشته باشد، دیه به حساب نسبت‌های مذکور در ماده ۷۰۹ از دیه آن عضو تعیین می‌شود و اگر آن عضو دارای دیه معین نباشد، ارش ثابت است. «بدین ترتیب هر گاه مثلاً جراحت دامیه بر یک دست سالم واقع شود، چون دیه دست پنجاه‌صدم دیه کامل (ماده ۶۳۵) و دیه دامیه سر و صورت، دوصدم دیه کامل است (بند «ب» ماده ۷۰۹)، لذا دیه دامیه دست سالم، دوصدم از پنجاه‌صدم، یعنی یک‌صدم دیه کامله، می‌باشد، ولی هر گاه دامیه بر کف دست کسی که یا به طور مادرزاد یا بر اثر وقوع سانحه‌ای انگشت ندارد، وارد شود، چون بریدن چنین

حارصه، ابتدا به تعاریف فقهی آن نظری افکنده می‌شود و آنگاه از همین رهگذر، عناصر مشکله و در نتیجه مفهوم دقیق فقهی آن به دست خواهد آمد.

تمامی تعاریفی که از سوی فقیهان امامیه برای حارصه عنوان شده را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی نمود:

۱-۱-۲- تعریف اول: «حارصه عبارت است از شکافتن اندک پوست.» این عبارت، مشهورترین تعریفی است که از سوی فقها برای حارصه، عنوان شده است. ایشان، این معنا را در قالب عباراتی مشابه، به صورت‌های زیر بیان نموده‌اند: «هی الخدش الذی یشق الجلد؛ خراشی که پوست را بشکافد» (۱۶-۱۵)؛ «هی التی تقشر {أو تقطع} الجلد؛ جراحی است که پوست را بشکافد» (۲۳-۱۷)؛ «هی القاشرة للجلد؛ جراحی است که شکافنده پوست است» (۲۵-۲۴)؛ «هی التی تشقّ الجلد قليلا نحو الخدش؛ جراحی که همانند خراش، اندکی پوست را بشکافد» (۱۴).

علاوه بر بسیاری از فقهای امامیه، برخی از فقیهان اهل تسنن نیز این تعریف را پذیرفته و در نتیجه حارصه را معادل خراش اندک پوست دانسته‌اند (۲۶).

۱-۱-۲- تعریف دوم: تعریف دوم حارصه، مضاف بر مفهوم خراشیدگی پوست، قیدی سلبی نیز در خود جای داده که عبارت است از «عدم خونریزی». در این تعریف، حارصه عبارت است از شکافتن اندک پوست، بی‌آنکه خون از آن بیاید. «صاحب جواهر» پس از ذکر برخی از تعاریف حارصه، به صراحت نظر خویش را در خصوص تعریف آن، این‌گونه ابراز می‌دارد: «الذی یظهر لی أن الحارصه هی التی تقشر الجلد من دون إدماء؛ آنچه برای من ظاهر شده، این است که حارصه عبارت است از جراحی که بدون این که خون از آن بیاید، پوست را بشکافد» (۲۷).

امام خمینی (ره) در «تحریر»، عبدالاعلی سبزواری در «مذهب الاحکام»، فاضل لنکرانی در «تفصیل الشریعه» و آیت‌ا... مرعشی شوشتری در «دیدگاه‌های نو» نیز همین نظر را برگزیده‌اند (۳۱-۲۸).

۱-۱-۳- تعریف سوم: تعریف سوم حارصه، بسیار نزدیک است به آنچه گروه دوم از فقها بیان نموده‌اند، با این تفاوت که

این مسأله را دید واژه «ظهور» به کار می‌رود، اما اگر به عنوان مثال خون به شکل یک قطره از موضع جرح بیرون آید و میزان آن به قدری نباشد که روان شود، از کلمه «خروج خون» استعمال می‌شود و بالاخره اگر میزان خون به قدری باشد که از موضع جرح خارج شود و به اطراف جراحت سرایت نماید یا بر سطح پوست روان شود، از عبارت «جریان خون» استفاده می‌شود.

چیستی حارصه

۱- حارصه در لغت و اصطلاح

حارصه، اسم فاعل و مشتق از ریشه «حرص یحرص» است. سه حرف حاء، راء و صاد، بر دو اصل معنایی متفاوت دلالت دارند؛ نخست رغبت شدید نسبت به چیزی (۱۰)، همراه با فعالیت و اقدامی که بیانگر میل فراوان به آن است (۱۱) و دیگر، شکافتن و شقه‌کردن (۵). به همین مناسبت، از یکسو حرص در معنای آرز و تمایل شدید به دنیا به کار می‌رود و از دیگرسوی، حارصه هم بر جراحی که پوست را بشکافد، اطلاق می‌شود و هم بر ابری که با باریدن بر زمین، پوست آن را مخدوش می‌سازد (۵)، چه این که پوست و زمین، هر دو، دچار خراشیدن، شکافتن و شقه‌شدن گشته‌اند. بر این پایه، یکی از معانی پرکاربرد و بسیار مهم حارصه، جراحی است که پوست را بشکافد، اما نکته مهم در این خصوص این است که بر هر شکافتن پوستی، حارصه اطلاق نمی‌شود، بلکه مراد از آن جراحی است که به مقداری اندک، پوست را بشکافد و در پی آن، خون هم جاری نگردد (۱۲). این کارکرد معنایی در فقه اسلامی نیز دقیقاً منعکس شده است. فقها حارصه - که اولین مورد از گونه‌های شجاج است - را عمدتاً عبارت دانسته‌اند از «جراحی که بدون خونریزی، به میزان اندکی، پوست را مخدوش سازد» (۱۳).

۲- تعریف حارصه در فقه

۱-۲-۱- اقوال فقها: تعریفی که در سطور بالا از حارصه بیان شد، هرچند از سوی بسیاری از فقها مورد تأیید قرار گرفته، اما برخی نیز با ارائه‌نمودن تعاریفی دیگر، بدان ملتزم نشده‌اند. از این رو برای دست‌یافتن به عناصر اساسی مفهوم

فقیهان دسته پیشین، قید سلبی تعریف را «عدم خونریزی» بیان نموده بودند، ولی فقیهان دسته سوم، قید سلبی مذکور را «عدم جریان خون» دانسته‌اند. تفاوت این دو نگرش در این است که بنا بر فرضی که جراحی وارد، پوست را بشکافد و اندکی خون از آن خارج شود، چون در نظرگاه دوم، قید تعریف، عدم خونریزی بود، بی‌تردید چنین جراحی حارصه نخواهد بود، اما بنا بر دیدگاه سوم، از آن رو که خون «جریان و سیلان» نیافته، جراحی مفروض، بی‌شک حارصه محسوب می‌شود. مرحوم تبریزی در کتاب «تنقیح مبانی الاحکام» در تقریر این نظر می‌نویسد: «نخستین‌گونه از زخم‌های سر و صورت، حارصه است که به جراحی تفسیر شده که پوست را بشکافد و در گوشت فرو نرود تا خون از آن جاری شود، هرچند مقداری خون از آن خارج شود، یعنی در موضعی که خراش و بریدگی پوست اتفاق افتاده، مقداری خون ظاهر گردد» (۳۲).

این تعریف از سوی پژوهشگرانی که تحت اشراف آیت‌الله شاهرودی، فرهنگ فقه اهل‌البیت را نگاشته‌اند نیز مقبول افتاده است (۳۳)، هرچند ایشان خود در «قراءات فقهیه معاصره»، برای تعریف حارصه، تنها به «شبه‌الخدش» بودن آن اکتفا کرده و بدین‌وسیله، از تعریف نخست فقها تبعیت نموده است (۳۴).

۲-۲- نظر برگزیده: با عنایت به سه تعریفی که در بالا ذکر شد، می‌توان عنصر اساسی و قدر متیقن از مفهوم حارصه را «شکافتن و خراشیدن پوست» دانست، چه این که در هر سه تعریف مذکور بر این معنا تأکید شده است و این خود نشانگر اهمیت آن می‌باشد، اما عنصر دیگری که در این تعاریف بر آن تأکید شده، عدم خونریزی یا عدم جریان خون است. به نظر می‌رسد، با توجه به تعریفی که در ادامه از دامیه ذکر خواهیم کرد، لزوم چنین قیدی در تعریف حارصه ضروری باشد، زیرا به واسطه همین قید است که میان مصادیق حارصه و دامیه می‌توان تمییز قائل شد، لکن مسأله اصلی این است که قید ضروری معهود، کدام یک از دو مفهوم پیش‌گفته است؟ عدم خروج خون یا عدم جریان خون؟ نگارندگان معتقدند علی‌رغم این‌که می‌توان در راستای تأیید هر دو دیدگاه، از کلمات فقها

بهره برد، لکن تعریف ارائه‌شده از سوی فقیهان دسته دوم به صواب نزدیک‌تر است، لذا بر این پایه، «حارصه جراحی است که پوست را می‌خراشد یا می‌شکافد، بی‌آنکه از آن خونی بیاید.» مبنای این سخن، نخست، روایاتی است که حارصه را معادل یا مشابه خراش دانسته‌اند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): فِي الْحَرْصَةِ شِبْهُ الْخَدَشِ بَعِيرٌ» (۳۵) و نیز تأکید برخی فقها بر ساده‌ترین نوع جراحی بودن آن (۳۴) و سه دیگر، تطبیق عبارات فقهی بر داده‌های علوم تجربی است که این انگاره را تأیید می‌کند که حارصه، جراحی است که لایه اپیدرم پوست را بشکافد، ولی به درم نرسد. با توجه به این‌که در لایه اپیدرم، هیچ مویرگ خونی نیست و در نتیجه با شکاف برداشتن آن و خراشیدنش، خونی خارج نمی‌گردد، بایستی معتقد شد که در تعریف حارصه باید ملتزم به قید «عدم خروج خون» شد نه «جاری‌نشدن خون». به این سه نکته باید آنچه را از برخی فقهای اهل تسنن نیز نقل شده، افزود. آنان سه جراحی نخستین سر و صورت را عبارت دانسته‌اند از حارصه، دامعه و دامیه. وفق این نظر، حارصه عبارت است از خراش پوست، دامعه، یعنی خراش پوست همراه با ظاهرشدن اندکی خون و دامیه به معنی خراش همراه با جریان خون است (الحارصة: التي تحرض الجلد: أي تخدشه. الدامعة: التي تظهر الدم كالدمع ولا تسيله. الدامية: التي تسيل الدم) (۲۶). این در حالی است که به نظر می‌آید، در فقه امامیه، جراحی به نام دامعه، شناخته شده نیست و آنچه بدین عنوان نام‌بردار شده، ذیل مفهوم دامیه قرار می‌گیرد. بر این پایه، در تعریف حارصه، میان فقهای شیعه و سنی تفاوتی نیست.

با این همه، اگر مفهوم دامیه که جراحی است عمیق‌تر از حارصه، دقیق تشریح شود، چه بسا بتوان معنای حارصه را بهتر درک نمود.

چیستی دامیه

۱- دامیه در لغت و اصطلاح

واژه «دم» که در زبان عربی به معنای خون است، در اصل «دمی» بوده که یای آخر آن حذف شده است (۱۰). «دمی الجرح» که از همین ریشه است بر معنای خونریزی جراحی دلالت دارد (۱۲). دامیه نیز که اسم فاعل است از «دمی

یدمی» به معنی جراحی است که موجب خونریزی گردد (۳۶). این واژه در اصطلاح فقهی نیز همین معنا را داراست. شهید ثانی در «مسالك الافهام» در تعریف دامیه می‌نویسد: «الدّامیة هی التي تدمی موضعها من الشَّقِّ والحدش؛ دامیه جراحی است که به واسطه شکافتن و خراشیدن، از موضع آن خون بیاید» (۱۴).

البته فقها در زمینه چستی دامیه، تعاریف متفاوت دیگری را نیز بیان کرده‌اند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود، اما به نظر می‌رسد قبل از پرداختن به این تعاریف، نسبت‌سنجی جراحی دامیه با دیگر جراحی‌های متقارب با آن، از اهمیت زیادی برخوردار باشد، زیرا بدین واسطه است که می‌توان معنا و مفهوم دقیق آن را دریافت.

۲- دامیه و حارصه

چنانکه پیش‌تر بیان شد، بسیاری از فقها، شجاج را بر نه گونه دانسته‌اند که عبارتند از حارصه، دامیه، متلاحمه، سمحاق، موضحه، هاشمه، منقله، مأمومه و دامغه. با این وصف، برخی فقها این تقسیم‌بندی را نپذیرفته‌اند و گوناگونی این جراحی‌ها را به نحوی دیگر بیان داشته‌اند. شیخ طوسی از جمله این بزرگان است. او در «النهایه» و «الخلاص» حارصه و دامیه را یک جراحی واحد دانسته و جراحی پس از آن را باضعه خوانده است (۳۵، ۳۷). ابوالصلاح حلبی در «الکافی» و ابن حمزه در «الوسیله» نیز از نظر شیخ تبعیت کرده‌اند (۳۸-۳۹). عبارت شیخ در «النهایه» چنین است: «الجراحیات ثمانية: أولها الحارصة و هی الدّامیة و فیها بعیر. ثمّ الباضعة و هی التي تبضع اللّحم و فیها بعیران. ثمّ المتلاحمة... ثمّ السمحاق... ثمّ الموضحة... ثمّ الهاشمة... ثمّ المنقلّة... ثمّ المأمومة...؛ جراحیات بر هشت گونه‌اند، اولین آن‌ها حارصه است که همان دامیه می‌باشد. در این جراحی، یک شتر دیه لازم است. مورد بعد، باضعه است که گوشت را می‌شکافد و در آن دو شتر ثابت است، سپس متلاحمه است... و سپس السمحاق... سپس الموضحة... سپس الهاشمة... سپس المنقلّة... سپس المأمومة» (۳۷).

چنانکه آشکار است دو تفاوت عمده میان دیدگاه شیخ و دیدگاهی که پیش‌تر بیان شد، وجود دارد:

- در نظر شیخ شجاج بر هشت گونه‌اند و نه نه‌گونه، زیرا ایشان، دامغه را در زمره آن‌ها ندانسته است. نگارندگان در پژوهشی دیگر، ثابت کرده‌اند که دامغه، همان مأمومه مقیده است، یعنی مأمومه‌ای که در آن علاوه بر عمق یافتن جراحی تا کیسه مغز، پارگی کیسه مغز نیز حادث می‌گردد. بر این پایه علت عمده عدم تعرض شیخ به دامغه، عدم استقلال آن است.

- شیخ الطائفه، حارصه و دامیه را یک جراحی می‌داند و در عوض، از دید او، تأسیسی دیگر به نام «باضعه» دومین گونه از شجاج قلمداد می‌شود. به عبارت دیگر مضاف بر اتحاد حارصه و دامیه، در نظرگاه شیخ، باضعه، جایگزین دامیه در دید فقهای دیگر است.

به نظر می‌رسد آنچه شیخ را بر آن واداشته تا به اتحاد حارصه و دامیه بگردد، روایاتی است که در آن‌ها، این دو تأسیس، به جای یکدیگر به کار گرفته شده‌اند. آن‌گونه که در روایت زیر چنین است: «عَنِ السُّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص فَضَى فِي الدّامیةِ بَعيراً وَ فِي الباضعةِ بَعیرَینِ وَ فِي المُتَلَحِّمةِ ثَلَاثَةَ أَبْعرةٍ وَ فِي السَّمْحاقِ أَرْبَعَةَ أَبْعرةٍ؛ از سکونی از قول امام صادق (ع) منقول است: رسول خدا (ص) در دامیه به یک شتر حکم فرمود و در باضعه به دو شتر و در متلاحمه به سه شتر و در سمحاق به چهار شتر» (۴۰).

با این حال چه بسا بتوان نظریه مشهور فقها را قوی‌تر دانست، زیرا اولاً ترادف دامیه و حارصه با توجه به ریشه لغوی و اشتقاق آن‌ها، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ ثانیاً در مقابل روایاتی همچون آنچه در بالا آمد، روایاتی وجود دارد که در آن‌ها، حارصه و دامیه، دو تأسیس جداگانه محسوب شده‌اند؛ چنانکه خود شیخ در «تهذیب الاحکام» از امام صادق (ع) نقل کرده است: «فِي الحَرَصَةِ شِبْهُ الحَدَشِ بَعیرٌ وَ فِي الدّامیةِ بَعیران...؛ در حارصه که همانند خراش است، یک شتر دیه ثابت است و در دامیه، دو شتر...» (۴۱)؛ ثالثاً در برخی روایات، برای باضعه، سه شتر به عنوان دیه تعیین شده است (فِي الباضعةِ ثَلَاثُ مَنْ الإِبِلِ) (۴۰) و این امر نشان می‌دهد، باضعه نمی‌تواند دومین تأسیس و جایگزین دامیه که دو شتر دیه دارد، باشد. بر این مبنا و با لحاظ همین نکات است که «صاحب جواهر» پس از

نقل قول شیخ و اتباعش، نظریه عدم ترادف را پذیرفته و بر آن صحه گذاشته است (۲۷).

۳- دامیه و دامعه

اندکی قبل‌تر، بنابر نقل کتاب «معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية» بیان شد که برخی از فقهای اهل سنت، دامعه را جراحی دانسته‌اند، مابین حارصه و دامیه و میان این سه، این‌گونه تفاوت قائل شده‌اند که حارصه صرفاً خراشیدگی پوست است و دامیه خراشیدگی همراه با جریان خون و در حدفاصل این دو جراحی، دامعه قرار دارد که بر جراحی اطلاق می‌شود که پوست را بشکافد و همچون قطره اشکی، خون بر آن ظاهر شود، لکن سیلان و جریان نیابد (۲۶). این در حالی است که کارکرد دو اصطلاح دامیه و دامعه در سخنان برخی لغویین دقیقاً عکس این موضوع را منعکس می‌کند، زیرا وفق دیدگاه آنان، جراحی که در آن خون جاری می‌شود، دامعه نام دارد و در مقابل، بر زخمی که در پی آن خون، صرفاً خارج می‌شود و جریان نمی‌یابد، دامیه اطلاق می‌گردد (شَجَّةٌ دَامِيَةٌ لِئَلَّا يَخْرُجَ دُمُّهَا وَ لَا يَسِيلُ فَإِنْ سَالَ فَهِيَ الدَّامِعَةُ) (۴۲). نگارندگان بر آنند که اگر وجود تأسیسی به نام دامعه پذیرفته شود، تعریف نخستین به اشتقاق لغوی آن نزدیکتر است، مضافاً این‌که نفس قرارگرفتن دامعه، مابین دامیه و حارصه در لسان فقها - که گونه‌های جراحی را بر اساس عمق شرح می‌دهند - مؤید صحت تعریف نخستین است، اما نکته اینجاست که با مراجعه به نظرات فقهای اهل تسنن می‌توان دریافت آنچه در «معجم المصطلحات» به آنان نسبت داده شده، نمی‌تواند عمومیت داشته باشد، زیرا هرچند برخی از آنان همچون مؤلف «بداية المبتدئ»، دامعه را از موارد شجاج دانسته‌اند (۴۳)، لکن بسیاری، در ضمن بررسی شجاج، نامی از دامعه به میان نیاورده‌اند. این دسته از فقها که اتفاقاً شمار بیشتری دارند، همان تقسیمی که از «شیخ طوسی» بیان شد را برگزیده و پس از حارصه، به تشریح دامیه و باضعه پرداخته‌اند (۴۴-۴۶). گفتنی است که در این میان، برخی نیز از استعمال اصطلاح دامیه خودداری نموده و به جای آن از عنوان «بازله» استفاده کرده‌اند. ابن قدامه مقدسی که «بازله» را در «عمدة الفقه» عبارت می‌داند از جراحی که در پی آن خون اندکی بیرون

می‌آید (الحارصة وهي التي تشق الجلد شفا لا يظهر منه دم ثم البازلة التي ينزل منها دم يسير) و در «المقنع في فقه الإمام أحمد» آن را جراحی تعریف می‌کند که خون در آن جریان می‌یابد (الحارصة التي تحرص الجلد أي تشقه قليلاً ولا تدميه. ثم البازلة: التي يسيل منها الدم)، از سرشناسان این گروه به شمار می‌رود (۴۸-۴۷).

باری، بر پایه مطالب فوق می‌توان بر این مهم پای فشرد که اگر دامعه به عنوان تأسیسی هم‌عرض با دامیه دیده شود، میان این دو باید چنین تمییز قائل شد که در دامعه که از «دَمَعٌ» به معنی اشکریختن، مشتق شده، خون خارج می‌شود، اما جریان نمی‌یابد، لکن در جراحی دامیه، سیلان و جریان خون را شاهد خواهیم بود، البته نگارندگان را اعتقاد بر این است که آنچه دامعه خوانده می‌شود، از افراد دامیه محسوب می‌شود و نیازی به پی‌ریزی تأسیسی به نام دامعه نیست.

۴- دامیه و باضعه

در عبارتی که از «شیخ طوسی» نقل شد، باضعه، پس از حارصه که معادل دامیه تلقی شده بود، دومین مورد از جراحیات سر و صورت محسوب می‌شد، لکن شیخ مفید در «المقنعه»، از آن رو که دامیه و حارصه را مترادف نمی‌داند، باضعه را سومین مورد از شجاج دانسته است و در عین حال، نامی از «متلاحمه» به میان نیاورده و پس از باضعه، سمحاق را بررسی کرده است (۱۵). آن دسته از فقیهان اهل سنت نیز که دامعه را به عنوان تأسیسی هم‌عرض حارصه و دامیه به شمار آورده‌اند، باضعه را چهارمین مورد از شجاج قلمداد کرده‌اند (۴۳) و گروه پرشماری از ایشان که متعرض دامعه نشده‌اند، آن را سومین مورد از جراحیات سر و صورت برشمرده‌اند (۴۶-۴۴). این در حالی است که مشهور فقیهان امامیه، مضاف بر دوگانه دانستن حارصه و دامیه، اساساً، نامی از باضعه در شمار شجاج نیاورده‌اند. چنانکه محقق حلی در «شرايع الاسلام» همین رویکرد را پیش گرفته است (۱۷). با عنایت به مجموع این دیدگاه‌ها می‌توان دریافت که طبق نظر فقهای اهل سنت، تفاوت دامیه و باضعه در این است که دامیه جراحی است که منجر به خونریزی شود، هرچند عمق آن اساساً به گوشت نرسد، اما باضعه لزوماً موجب شکافتن گوشت می‌شود. همچنین

آن دسته از فقیهان امامیه که باضعه را به عنوان تأسیسی مستقل عنوان کرده‌اند، نیز همین تعریف را از باضعه مد نظر داشته‌اند. شیخ مفید در تعریفی که از باضعه به دست می‌دهد، علاوه بر عمیق‌تر دانستن آن از دامیه، پاره‌نمودن گوشت را به عنوان عنصر اصلی مفهوم آن، معرفی می‌کند: «الباضعة و هي التي تبضع اللحم و تزيد في الجناية على الدامية؛ باضعه عبارت است از جراحتی که گوشت را می‌شکافد و از حیث عمق جنایت، افزون‌تر از دامیه است» (۱۵).

اما پرسش مهم این است که مشهور فقهای امامیه، با توجه به مستقل ندانستن باضعه، چه موضعی در خصوص آن، اختیار نموده‌اند؟ این پرسش از آن رو اهمیت بیشتری می‌یابد که در برخی روایات صراحتاً تأسیسی به نام باضعه نام برده شده و برای آن دیه تعیین گشته است (۴۰). در رویارویی با این چالش، «صاحب جواهر» معتقد است، باضعه، مفهومی است که دارای دو فرد مختلف است؛ این دو فرد که عبارتند از دامیه و متلاحمه، هر دو می‌توانند افراد مفهوم کلی باضعه به شمار آیند (۲۷). اگر این دیدگاه پذیرفته شود، لاجرم بایستی باضعه در کلام شیخ مفید را بر معنای متلاحمه حمل کرد؛ همان‌گونه که شهید اول، باضعه را معادل متلاحمه دانسته است: «الباضعة و هي الآخذة كثيراً في اللحم و فيها ثلاثة و هي المتلاحمة» (۲۴) و باضعه در کلام شیخ طوسی را معادل دامیه در بیان مشهور به حساب آورد. به نظر می‌رسد دیدگاهی «صاحب جواهر» از آن رو که مؤید روایی دارد، دیدگاهی صائب و پذیرفتنی است، چه این‌که در برخی روایات برای باضعه دو شتر دیه تعیین شده است: «و في الباضعة بعيرين...» و در برخی دیگر سه شتر: «و في الباضعة ثلاث من الإبل...» (۴۰). بالاتر این‌که، چه بسا، مفهوم باضعه بتواند دارای چنان گستره‌ای باشد که دامعه را نیز دربر گیرد: «قد يعبر عن الدامية ب (الباضعة)، لأن الباضعة لها مراتب فتساوي بعض مراتبها الدامية، و بعضها الأخرى المتلاحمة. كما أن الدامية تسمى ب (الدامعة) أيضاً، باعتبار مراتب خروج الدم، فإذا أكثر خروجه تعبر دامية و إلا دامعة» (۲۹)، اما نکته مهم این است که با توجه به لزوم تمییز دقیق جراحات از یکدیگر، رویکرد مشهور فقها مبنی بر عدم پرداختن به عنوان باضعه، به صواب نزدیک‌تر می‌نماید، زیرا

استعمال اصطلاحی کلی و سیال، می‌تواند منجر به تشویش در بیان گونه‌های شجاج شود. بر این پایه، متعین، دیدگاه مشهور فقهاست که چهار جراحت نخستین را عبارت دانسته‌اند از حارصه، دامیه، متلاحمه و سمحاق.

۵- دامیه و متلاحمه

در بررسی انواع شجاج، خواه باضعه، در معنایی اعم از دامیه و متلاحمه استعمال شود و خواه تنها معادل یکی از این دو به کار رود و خواه اساساً نامی از آن به میان نیاید و طبق نظر مشهور، بر تمایز و استقلال دامیه و متلاحمه، تأکید شود، در هر صورت، بی‌تردید، میان دامیه و متلاحمه، تفاوت اساسی وجود دارد، به گونه‌ای که عمق یکی بیشتر از دیگری و به تبع، میزان دیه آن نیز افزون‌تر است. بسیاری از فقها این تفاوت را این‌گونه بیان کرده‌اند که در دامیه، پوست شکافته می‌شود و جراحت، اندکی وارد عمق گوشت می‌شود، اما متلاحمه جراحتی است که نفوذ بیشتری در گوشت دارد (۱۷، ۲۰، ۲۵-۲۴، ۲۸، ۳۲، ۴۹). طبق این نظریه، دامیه و متلاحمه، هر دو علاوه بر پوست، گوشت را هم می‌شکافند، لکن شکافتگی گوشت در دامیه اندک است و در متلاحمه بسیار، یا دقیق‌تر بگوییم، بیشتر از دامیه و کم‌تر از سمحاق.

این وجه تمایز بی‌شک دارای ابهام و اجمال است و از آن رو که دورگونه، درک مفهوم یک جراحت را منوط به درک مفهوم جراحتی دیگر کرده، دارای ضعف است. نگارندگان معتقدند، وجه تمایزی که در «المقنعه» آمده، از قوت بیشتر برخوردار است. شیخ مفید دامیه را جراحتی دانسته که «به گوشت می‌رسد» و خون از آن جاری می‌شود، ولی متلاحمه یا به تعبیر او، باضعه جراحتی است که «گوشت را بشکافد» و عمقی بیش از دامیه داشته باشد (۱۵). سیدمرتضی نیز نظریه استاد خویش را در «الانتصار» با استناد به اجماع امامیه، پذیرا شده است (۵۰). بر این پایه و وفق این دیدگاه، تفاوت دامیه و متلاحمه در این است که در دامیه، جراحت، گوشت را نمی‌شکافد، ولی به سرحد آن می‌رسد: «تصل إلى اللحم»، ولی در متلاحمه، گوشت، شکافته می‌شود: «تبضع اللحم».

۶- عناصر مشکله مفهوم دامیه

از آنچه تاکنون بیان شد، تا حدود زیادی مفهوم و معنای دامیه، روشن شد، اما برای روشن‌تر شدن آن، با اتکا به داده‌های پیشین، سه عنصر اساسی تشکیل‌دهنده مفهوم دامیه را بررسی می‌کنیم که دو مورد از آن‌ها، مبین تمایز دامیه با حارصه است و مورد دیگر، موجب تشخیص دامیه از متلاحمه. این سه عنصر عبارتند از خروج خون، تجاوز از خراش و عدم شکافتن گوشت.

۱-۶- خروج خون: در ضمن مطالب پیشین، از سویی این نتیجه حاصل آمد که حارصه عبارت است از جراحی که پوست را می‌خراشد یا می‌شکافتد، بی‌آنکه از آن خونی بیاید. بر این پایه، «خراشیدن پوست» و «عدم خروج خون» دو عنصر اصلی مفهوم حارصه محسوب شد. از سویی دیگر، روشن شد که دامیه، جراحی است که تا سر حد گوشت می‌رسد و در گوشت فرو نمی‌رود. با عنایت به این دو نکته می‌توان دریافت که خونریزی این قابلیت را داراست که مرز میان دامیه و حارصه، به شمار آید. این مهم را از تأکید برخی فقها بر «سیلان خون» (۱۵، ۵۱) یا «خروج خون» (۲۸-۲۹) در ضمن تعریف دامیه نیز می‌توان دریافت. هر گاه این تأکیدات، در مقابل تأکیداتی که بر «عدم خونریزی» در مفهوم حارصه می‌شد، دیده شوند، اولاً قید «خونریزی» مرز میان حارصه و دامیه تلقی خواهد شد؛ ثانیاً این قید، عنصری اساسی در تقوّم ماهیت دامیه، قلمداد خواهد شد. نکته قابل توجه در اینجا این است که مراد از خونریزی در اینجا، سیلان و جریان خون نیست، بلکه خروج خون است. بر این پایه، اگر پوست بشکافتد و خونی خارج نشود، حارصه محقق شده، ولی در صورتی که خونی خارج شود، خواه اندک باشد و خواه فراوان و در حد جریان، دامیه حادث شده است. «صاحب جواهر» در این رابطه صراحتاً می‌نویسد: «المنساق المناسب لترتها علی الحارصة أنها التي تخرج الدم مطلقاً و إن كان الغالب حصول السيلان و لو في الجملة مع خروج؛ آنچه با عنایت به درجه‌بندی جراحات به دست می‌آید، این است که با توجه به ترتب دامیه بر حارصه، دامیه عبارت است از جراحی که در پی آن خون خارج می‌شود، مطلقاً {خواه خون اندک باشد و خواه فراوان}، هر چند

در غالب موارد، با خروج خون، فی‌الجمله جریان و سیلان تحقق می‌یابد» (۲۷).

شایان ذکر است که اگر در پی وارد آمدن خراشی بر پوست، اندکی خون یا خونابه بر موضع خراش ظاهر شود، این‌گونه جراحی، حارصه خواهد بود، زیرا آنچه تحقق‌بخش دامیه است و نیز مرز میان آن و حارصه، خروج «خون» است، به گونه‌ای که عرف بر خونریزی و خروج خون صحه بگذارد.

۲-۶- شکافتن لایه‌های زیرین پوست: در تحقق

حارصه، همین مقدار که خراشی بر پوست وارد آید و به اصطلاح، لایه نازک روپوست یا اپیدرم مخدوش شود، کافی است تا دیه آن ثابت گردد. ترتب دامیه بر حارصه از یکسو و لزوم خروج خون در تحقق آن از سویی دیگر، مبین این مهم است که عمق شکافتن پوست در دامیه، بیش از حارصه است. با عنایت به این دو نکته و نیز ملحوظ داشتن این مهم که دامیه، تا سر حد گوشت می‌رسد، ولی آن را نمی‌شکافتد، می‌توان جزماً بر این امر پای فشرده که دامیه جراحی است که عمق آن شامل لایه‌های درم (میان‌پوست) و هیپودرم (زیرپوست) می‌شود.

علاوه بر این استنتاج، می‌توان با توجه به ضروری بودن قید «خروج خون» در تحقق مفهوم دامیه و وجه تمایز آن با متلاحمه، متعلق بودن دو لایه درم و هیپودرم را برای آن، استکشاف نمود، زیرا از آن رو که مویرگ‌های خونی در این دو لایه وجود دارند و در دو لایه زیرین اپیدرم و بر روی بافت‌های ماهیچه‌ای، قرار دارند، بی‌تردید، برای تحقق جراحی دامیه، بایستی این دو یا یکی از این دو لایه مخدوش گردد.

۳-۶- عدم شکافتن گوشت: بسیاری از فقها در تعریف

دامیه، شکافتن اندکی از گوشت را به عنوان قید جدایی‌ناپذیر آن مطرح نموده‌اند، چه بسا علت چنین اظهار نظری این بوده که آنان خروج خون را منوط به شکافته شدن گوشت می‌دانسته‌اند، در حالی که امروزه ثابت شده، بدون شکافت گوشت نیز، خروج و حتی جریان خون ممکن است. آنان در قالب عباراتی مشابه آنچه در زیر می‌آید بر لزوم شکافتن گوشت تأکید کرده‌اند: «هی الّتی تقطع الجلد و تأخذ فی اللّحم

یسیراً؛ دامیه جراحی است که پوست را می‌شکافد و به مقدار اندکی در گوشت فرو می‌رود» (۱۷، ۲۰، ۲۴-۲۵، ۲۸، ۴۹).

با این همه، همان‌گونه که گذشت، این تعریف نمی‌تواند مقبول افتد، زیرا علاوه بر عدم پرداختن به قید «ظهور خون» یا خونریزی که در راستای تفکیک میان حارصه و دامیه، نقشی اساسی دارد، عبارت «یسیراً» که در حقیقت برای احتراز از متلاحمه آورده شده، عبارتی مبهم و مجمل است و بی‌تردید سیال و نسبی بودن آن، در مقام تشخیص و تمییز جراحات، ایجاد مشکل خواهد کرد. بر این دو اشکال بایستی این مهم را نیز افزود که بر مبنای آنچه پیشتر بیان شد، اساساً عمق جراحی دامیه، به حدی نیست که گوشت یا لایه‌های ماهیچه‌ای زیر هیپودرم را بشکافد، بلکه تنها تا سر حد آن می‌رسد. بر این اساس، نه تنها ذکر قید «شکافتن اندک گوشت» در تعریف دامیه قابل تأمل به نظر می‌رسد، بلکه دقیقاً در تقابل با آنچه مشهور بیان داشته‌اند، بایستی قید «عدم شکافتن گوشت» را در تعریف آن لحاظ نمود. این قید سلبی، آنگاه که در کنار دو قید «خروج خون» و «شکافتن لایه‌های زیرین پوست» و نه گوشت} قرار گیرد، ترسیم دقیقی از محدوده تحقق این جراحی به دست می‌دهد که می‌تواند مانع سوء برداشت‌های احتمالی گردد.

حارصه و دامیه در قانون مجازات اسلامی

۱- حارصه و دامیه در قانون سابق

در قانون مجازات اسلامی سابق، پس از بیان کلیات، حدود و قصاص، کتاب چهارم به دیات اختصاص یافته بود و در ذیل این کتاب، سیزده باب مختلف تنظیم شده بود که ذیل هر یک، مباحث متفاوتی از دیات بیان می‌شد. باب دهم دیات که به دیه جراحات می‌پرداخت، مشتمل بر سه فصل متفاوت بود که در فصل اول آن «دیه جراحات سر و صورت» تعیین می‌گشت. این فصل که دو ماده ۴۸۰ و ۴۸۱ را در خود جای می‌داد، علاوه بر تعریف انواع شجاج، متکفل تعیین دیه و احکام مربوط به آن‌ها بود. در بند یکم ماده ۴۸۰، ضمن تعیین «یک شتر» به عنوان دیه حارصه، این جراحی این‌گونه تعریف می‌شد: «حارصه: خراش پوست بدون آنکه خون جاری شود.»

قانونگذار پس از این، در بند دوم همین ماده، ضمن تصریح بر ثبوت «دو شتر» در قبال دامیه، در تعریف آن مقرر می‌داشت: «دامیه: خراشی که از پوست بگذرد و مقدار اندکی وارد گوشت شود و همراه با جریان خون باشد؛ کم یا زیاد.»

به نظر می‌رسد این دو فراز از ماده مذکور، برگرفته از عبارات «تحریر الوسیله» است که قانونگذار، با اندک تصرفی و در مواردی، بدون جا به جایی قیود ملحوظ در آن، ترجمه آن را منعکس ساخته است: «الحارصه: هي التي تقشر الجلد شبه الخدش من غير إدماء و فيها بعير و الدامية هي التي تدخل في اللحم يسيرا و يخرج معه الدم قليلا كان أم كثيرا و فيها بعيران؛ حارصه، جراحی است که همانند خراش، بی‌آنکه خونی بیاید، پوست را می‌خراشد و دیه آن یک شتر است. دامیه جراحی است که اندکی وارد گوشت می‌شود و همراه با آن خون خارج می‌شود، خواه کم و خواه زیاد و دو شتر در آن ثابت است» (۲۸).

در صورتی که قانونگذار عبارات فوق را مبنای قانونگذاری قرار داده، باید گفت، حتی در ترجمه این عبارات نیز توفیق چندانی به دست نیاورده است، زیرا نه در تعریف حارصه و نه در تعریف دامیه، اثری از قید «جریان خون» به چشم نمی‌خورد، بلکه در تعریف حارصه، سخن از «إدماء» است و در تعریف دامیه، بحث از «خروج الدم» و این هر دو، اعم از جریان خون هستند.

فارغ از مبنای قانونگذار در تقنین این مواد، بر اساس آنچه در این پژوهش حاصل آمد، تعاریف فوق دارای ملاحظاتی هستند که اهم آن‌ها به قرار زیر می‌باشند:

- در تعریف حارصه، متعین آن است که بر دو عنصر خراشیدن پوست و عدم خروج خون تأکید شود و از آوردن آنچه مربوط به عدم جریان خون است، خودداری شود، زیرا در صورت استعانت از قید عدم جریان و سیلان، جراحی که پوست را می‌خراشد و موجب خروج خون می‌شود، ولی این خون در حدی زیاد نیست که سیلان و جریان یابد، حارصه قلمداد خواهد شد، در حالی که بی‌تردید چنین جراحی دامیه است.

- چنانکه در تعریف حارصه آوردن قید «عدم جریان خون» ناصواب به نظر می‌رسد، صحت آوردن قید «جریان خون» در

مربوط به دیه بررسی شده است و در بخش دیگر، مقادیر آن. فصل ششم بخش اخیر، با عنوان دیه جراحات نام‌بردار است. ماده ۷۰۹ که اولین ماده فصل ششم است عهده‌دار تعریف انواع شجاج و مقادیر دیه آن‌هاست. قانونگذار در صدر همین ماده، ضمن تعیین «یک‌صدم دیه کامل» برای حارصه، عین تعریفی که در قانون سابق از حارصه به دست داده شده بود را تکرار کرده و جز اصلاحی که در راستای درصدی کردن مقدار دیه انجام داده، هیچ تغییری در این تعریف اعمال نکرده است. از این رو، اشکالی که برآوردن قید «عدم جریان خون» در تعریف قانون سابق بیان شد، بر این تعریف نیز عیناً وارد است. علی‌رغم عدم تغییر تعریف حارصه، قانونگذار قانون لاحق، در تعریف دامیه ملاحظاتی انجام داده که موجب قوت آن نسبت به قانون سابق شده است. بند «ب» ماده ۷۰۹ مقرر می‌دارد: «دامیه: جراحی که اندکی وارد گوشت شود و همراه با جریان کم یا زیاد خون باشد.»

پس از ارائه این تعریف، دیه دامیه، «دو‌صدم دیه کامل» تعیین شده است. آشکار است که «جراحی» خواندن دامیه، حذف قید «از پوست بگذرد» و تعیین «دو‌صدم» دیه به جای «دو شتر»، از نقاط قوت این تعریف و بیانگر برتری آن نسبت به تعریفی است که در قانون سابق ارائه شده بود. بر این مطالب بایستی به کارگیری درست قید «کم یا زیاد» را نیز افزود که از حیث نگارشی، بهتر از قانون سابق استعمال شده است و در واقع موجب شده که ادبیات تقنینی، از ادبیات ترجمه‌ای اندکی فاصله گیرد، اما با این همه، تبعیت از دیدگاه مشهور منجر شده، عبارت «وارد گوشت» شدن نیز به این تعریف رسوخ کند و مرز میان دامیه و متلاحمه را درهم آمیزد. آوردن قید «جریان خون» دومین نقطه تاریک و مبهمی است که این تعریف را با مشکل مواجهه ساخته است، چه این که علی‌رغم وجود امکان تأویل و تطبیق جریان خون بر خروج خون با توجه به عبارت «کم یا زیاد»، این عبارت منصرف به خروج خون به صورتی است که جریان و سیلان یابد و بالتبع، جراحاتی همچون آنچه دامعه خوانده می‌شد را دربر نخواهد گرفت.

تعریف دامیه نیز، قابل مناقشه است، زیرا همان‌گونه که گذشت، برای تحقق دامیه لازم نیست که حتماً خون در حدی باشد که جریان و سیلان یابد، بلکه اگر عمق و ژرفای جراحی وارده، در حد آن چیزی هم باشد که فقهای اهل تسنن دامعه نام نهاده بودند، باز هم دامیه تلقی خواهد شد. به عبارت دیگر، تحقق دامیه منوط به خروج خون است، خواه این خون چنان باشد که جریان یابد و خواه به مقداری اندک باشد که به صورت قطره‌ای، تنها از موضع جراحی خارج گردد. آری اگر پس از ایراد جراحی، اندکی خون یا خونابه، در موضع جراحی هویدا شود، ولی از آن موضع خارج نشود، حارصه رخ داده است.

- «خراش» خواندن دامیه توسط مقنن، در حالی که بنا بر عقیده او، عمقی به ژرفای پارگی پوست و گوشت دارد، بی‌تردید، از جمله مواردی است که نشان از بی‌توجهی در استعمال واژگان در متن قانون دارد.

- در ضمن تحقیقات پیشین روشن شد، دامیه جراحی است که به سرحد گوشت می‌رسد، اما وارد آن نمی‌شود. بنابراین عبارت «مقدار اندکی وارد گوشت شود» که به تبعیت از دیدگاه مشهور، از سوی قانونگذار در تعریف دامیه گنجانده شده، قابل نقد و دارای اشکال است.

- بر فرض که تعریف مشهور را هم درست بدانیم، نیازی نبود که مقنن برای تعریف دامیه، از عبارت «از پوست بگذرد» استفاده نماید، زیرا آوردن عبارت «اندکی وارد گوشت شود»، خود مفید همین معناست و با وجود آن، گذر از پوست، امری مفروغ عنه به شمار می‌آید و در نتیجه آوردن آن عبث و بیهوده جلوه می‌کند.

- از اشکالات وارد بر تعریف این دو جراحی که بگذریم، تعصب و تصلب قانونگذار بر این که دیه آن‌ها «شتر» است، بلاوجه است، زیرا در این‌گونه جراحات نیز همانند دیه نفس، جانی میان اصناف شش‌گانه دیه مخیر است. لحاظ همین نکته موجب شده قانونگذار در قانون جدید، دیه این جراحات را با احتساب درصد آن‌ها نسبت به دیه کامل، مقرر نماید.

۲- حارصه و دامیه در قانون جدید

کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مشتمل بر دو بخش کلی است که در بخش نخست مباحث عمومی

نتیجه‌گیری

همین تغییرات اندک، تأثیرات فراوانی در میزان دیه جراحات، می‌توانند داشته باشند، توجه و اهتمام به آن‌ها، به خصوص در عرصه قانون‌نگاری که میدان مسامحه و کم‌دقتی نیست، ضروری و حیاتی جلوه می‌کند.

۱- شجاج یا جراحات سر و صورت، بر گونه‌های مختلفی هستند که حارصه و دامیه، نخستین مورد از این جراحات به شمار می‌روند. دیه حارصه، یک‌صدم دیه کامل است و میزان دیه دامیه، دوصدم دیه کامل می‌باشد. آنچه در این دو جراحی مورد تعدی واقع می‌شود، پوست و لایه‌های مختلف آن است. پوست از سه لایه اپیدرم، درم و هیپودرم تشکیل می‌شود.

۲- با مراجعه به نظرات فقیهان امامیه می‌توان دریافت حارصه بر لایه اپیدرم پوست که فاقد مویرگ‌های خونی است، وارد می‌آید و از همین رو قیدی که بایستی در تعریف حارصه ملحوظ گردد، «عدم جریان خون» نمی‌باشد، بلکه «عدم خروج خون» است. بر این اساس، تعریف حارصه دارای دو عنصر «خراشیدگی پوست» و «عدم خروج خون» است. در نتیجه، از آن رو که تعریف قانونگذار موجب می‌شود، جراحاتی که با ایجاد خراشیدگی در پوست، موجب خروج اندک و بدون جریان خون شود، حارصه محسوب گردد، نیازمند بازنگری است، زیرا چنین جراحاتی بی‌تردید دامیه به شمار می‌روند.

۳- شیخ مفید دامیه را جراحی می‌داند که همراه با خروج خون، تا سر حد گوشت می‌رسد، ولی وارد گوشت نمی‌شود. این دیدگاه در تقابل با دیدگاه مشهور و تعریف قانونگذار است که دامیه را متضمن پاره‌شدن گوشت می‌دانند. با عنایت به داده‌های علم پزشکی و تأمل در وجه تمایز دامیه و متلاحمه، مختار ما، دیدگاه «شیخ مفید» است و از همین رو، دامیه را بایستی جراحی دانست که لایه درم یا هیپودرم پوست را می‌شکافد و با توجه به این که این دو لایه، دارای مویرگ‌های خونی هستند، همواره همراه با خروج خون است.

۴- پیشنهاد می‌شود، علاوه بر تدوین آیین‌نامه اجرایی برای کتاب دیات قانون مجازات اسلامی، تعریف حارصه و دامیه در این قانون، بدین صورت مورد اصلاح قرار گیرد: «حارصه: خراش پوست بدون آنکه خون خارج گردد. دامیه: جراحی که تا سر حد گوشت برسد و همراه با خروج کم یا زیاد خون باشد.» هر چند پیشنهادی که در این نوشتار، پس از دقت‌ورزی در تعریف حارصه و دامیه، ارائه گردید، تفاوت بسیار برجسته‌ای با آنچه تاکنون مقبول افتاده، ندارد، اما با عنایت به این که

References

1. Mascher A. Basic Histology. Tehran: Mir Mah; 1395. p.488-489, 500.
2. Koohen B. Comprehensive Guide to Medical Terms (Medical terminology). Tehran: Andisheh Rafi' publication. 1395. p.184.
3. Snell R. Clinic Anatomy of Snell. Tehran: Andishe' Rafi'; 1393. p.14.
4. Drake R. Gray Anatomy for the Students. Qom: al-Minar Institution; 1392. p.289-290.
5. Abu al-Hussein A. Mo'jam Maqaees al-loqa. Qom: Islamic Development Organization of Hawze; 1404. Vol.2 p.40; Vol.3 p.178.
6. Ibn Manzour AJ. Lisan al-Arab. Beirut: Dar al-Fekr Lil-Teba'a va al-Nashr va al-Tozi'; 1414. Vol.2 p.422; Vol.3 p.160, 179, 514-515; Vol.14 p.441.
7. Faraheedi KH. Kitab al-Ayn. Qom: Hijrat; 1410. p.179.
8. Gorji AQ. Blood Money. Tehran: University of Tehran; 1380. p.213.
9. Mir Mohammad Sadeqi H. Crimes against Persons. Tehran: Mizan; 1392. p.228.
10. Raqib Isfahani H. Vocabulary of the Qur'an. Syria: Dar al-Shamie; 1412. p.820.
11. Mostafavi H. Al-Tahqiq fi Kalamat al-Qur'an al-Karim. Tehran: The Institute for the Translation and Publication; 1402. p.288.
12. Tarihi F. Majma' al-Bahrain. Tehran: Mortazavi Bookstore; 1416. p.165.
13. Ameli YE. Al-Istilahat al-Feqhia fi al-rasael al-elmia. Beirut: Dar al-Fekr lil-teba'a va al-nashr va al-tozi'; 1413. p.63.
14. Ameli Z. Masalek al-Afham ila Tanqih Shara'e al-islam. Qom: Moasseseh al-Ma'aref al-Islamiah; 1413. p.453.
15. Mofid M. Al-Moqne'e. Qom: International Congress of Sheikh Mofid Millennium; 1413. p.765.
16. Majlisi MB. Boundaries (Hodud), Retaliation and Blood Money. Tehran: Islamic Works Publication; No Date. p.148.
17. Mohaqeq Helli J. Shara' al-Islam fi Masael al-Hilal va al-Hiram. Qom: Ismaelian Institution; 1408. p.257-258.
18. Helli H. Irshad al-Azhan ila Ahkam al-Iman. Qom: Jame'e Modarresin Hoze Elmie Qom; 1410. p.244.
19. Helli H. Tabsera al-Moteallemin fi Ahkam al-din. Tehran: Ministry of Culture; 1411. p.204.
20. Helli H. Tahrir al-Ahkam al-shar'ie ala Mazhab al-Imamyia. Qom: Imam Sadeq Institution; 1420. p.614.
21. Haeri Tabatabayee SA. Riaz al-Masael. No Name: Al al-bayt Institute; 1418. p.511.
22. Fazil Hindi M. Kashf al-lesam va al-ibham an Qavaed al-ahkam. Qom: Islamic Development Organization; 1416. p.427.
23. Majlisi MT. A Complete Persian Feqh. Tehran: Farahani Publication; 1400. p.215.
24. Ameli M. Al-lom'e al-Demashqie fi fiqh al-Imamyia. Beirut; Dar al-Torath; 1410. p.284.
25. Ameli Z. Al-Roza al-Bahie fi Sharh al-lom'e al-Demashqie. Qom: Davari; 1410. p.267.
26. Abdu al-Rahman M. Mo'jam al-Istilahat va al-alfaz al-Feqhia. Qahereh: Darolfazilah; No Date. p.320.
27. Najafi MH. Javaher al-Kalam fi Sharh Shara'e al-Islam. Beirut: Dar Ihya al-Torath al-Arabi; 1404. p.43, 320, 322-323, 325.
28. Moosawi Khomeini SR. Tahrir al-Wasila. Qom: Dar al-Elm; No Date. p.594.
29. Sabzevari SAA. Mohazzab al-Ahkam. Qom: al-Minar Institution; 1413. p.289-290.
30. Fazil Lankarani M. Tafsil al-Shari'a fi Sharh Tahrir al-Wasila-al-Diat. Qom: Aeme Athar Center; 1418. p.250.
31. Mar'ashi Shoushtari SMH. New Ideas in Law. Tehran: Mizan; 1427. p.175.
32. Tabrizi J. Tanqih Mabani al-Ahkam-Kitab al-Diat. Qom: Dar al-Sediqa; 1428. p.269.
33. Group of investigators under the supervision of Hashemi Shahroudi SM. Culture of Feqh according to the religion of the Household. Qom: the institution for Islamic Feqh Encyclopedia; 1426. p.65.
34. Hashemi Shahroudi SM. Contemporary Jurisprudential Readings in law and judgement. Beirut: al-Qadir; 1423. p.345.
34. Toosi AJM. Al-Khilaf. Qom: Jame'e Modarresin Hoze Elmie Qom; 1407. p.231.
36. Waseti Zobeidi MA. Taj al-Aroose min Javaher al-Qamoos. Beirut: Dar al-Fekr lil-teba'a va al-nashr va al-tozi'; 1414. p.415.
37. Toosi AJM. Al-Nehaya fi Mojarrad al-Fiqh va al-fatavi. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi; 1400. p.775.

38. Halabi TA. Al-Kafi fi Feqh. Isfahan: Imam Ali Library; 1403. p.400.
39. Ibn Hamze Toosi M. Al-wasile ila neyl al-fazilah. Qom: Mar'ashi Library; 1408. p.444.
40. Horr Ameli M. Wasael al-Shia. Qom: Al al-Bayt; 1410. p.57, 68, 141, 274.
41. Toosi AJM. Tahdhib al-ahkam. Tehran: Dar al-Kotob al-Islamia; 1407. p.293.
42. Fayyumi A. Al-Mesbah al-Monir fi Qarib al-Sharh al-Kabir lil-Rafeyee. Qom: Manshourat Dar al-Razi; No Date. p.200.
43. Al-Forqani A. Bedaya al-Mobtadi fi feqh al-Imam Abi Hanifa. Cairo: Matba'a Mohammad Ali Sobh; No Date. p.245.
44. Al-navavi AZ. Al-Majmoo' Sharh al-Mohazzab. Beirut: Dar al-Fekr; No Date. p.62.
45. Ibn Roshd AM. Bedaya al-Mojtahed va Nehaya al-Moqtased. Cairo: Dar al-Hadith; 1425. p.202.
46. Al-Shahrbini al-Shafeyee SH-M. Al-Moqni al-Mohtaj ila Ma'rifa Ma'ani alfaz al-Minhaj. No Name: Dar al-Kotob al-Elmia; 1415. p.303.
47. Ibn Qodame al-Moqaddasi AMM. Omde al-Feqh. No Name: Al-Maktiba al-Asriah; 1425. p.133.
48. Ibn Qodame al-Moqaddasi AMM. Al-Moqne' fi Feqh al-Imam Ahmad bin Hanbal al-Shibani Rahmtollah Ta'ala. No Name: Jidda; 1421. p.424.
49. Khooyee SA. Mabani Takmila al-Minhaj. Qom: The institution to revive Imam Khooyee's Works; 1422. p.468.
50. Sharif Mortaza A. Al-Intisar fi Infiradat al-Imamya. Qom: Islamic Publication Office of the Hoze Elmie Qom; 1415. p.548.
51. Sallar Deilami H. Al-Marasem al-'Alaviah va al-Ahkam al-Nabaviah. Qom: Manshourat al-Haramein; 1404. p.247.